بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 دی 1396.

عرض کنم خدمت شما که از بعضی از سؤالاتی که رفقا می کردند احساس کردم که یک مقداری باید کلام شیخ را بیشتر توضیح دهم. به خصوص یک مقداری نگاه کردم دیدم محشین هم خوب اصلا معنا نکرده بودند. تقریبا آن نکته اصلی ای که شیخ روی آن تکیه دارد آن نکته تکیه نشده بود تا حدودی قلائد به مطلب چیز شده بود ولی آن هم واضح نبود عبارتش که چطوری می خواهد مطلب را توضیح دهد. تفکف بعینه در دو مورد

ببینید اولا تفاوت کلمه بعینه همیشه برای تأکید هست ولی تأکید یک مفردی هست در ارتباط با یک نسبتی که در جمله قرار می گیرد. این اولا توجه داشته باشید در جمله اول در واقع نسبتی که بعینه ناظر به ان هست حرمت است. انّها بعینه حرامٌ حتی تعرف انّه بعینه حرامٌ در واقع نسبت حرمت را می خواهد بگوید که باید بعینه باشد. در دومی این بعینه نسبتی که ناظر به او است معرفت است نه بحث حرام بودن چون حرام نسبت حرمتی در جمله وجود ندارد که مطرح باشد. این را اول داشته باشید تا بعد بیایم عبارت را بیشتر توضیح دهم. ببینید یک موقعی جمله ما این است که شما باید به مفاد این کان ناقصه عالم شوید. کل شیءٍ لک حلال حتی تعرف انّه حرام. مرحوم شیخ می گوید این شیء اعم از این است که ما با عنوان تفصیلی به او اشاره کنیم یعنی معنون به عنوان هذا و معنون بعنوان ذاک باشد یا با عنوان اجمالی إناء زید به او اشاره کنیم مثلا. هر دو اینها را شامل می شود. خب این که ما می گوییم إناء زید باید بدانیم که خود إناء زید حرام است یعنی چه یعنی این که دانستن این که مشابه إناء زید حرام است کافی نیست برای این که إناء زید را ما حرام بدانیم. ولی وقتی خود إناء زید را حرمتش را دانستید باید از آن اجتناب کنید. خب مرحوم شیخ می فرماید که لازمه این اطلاق تناقض بین صدر و ذیل پیش می آید. کل شیءٍ هم ان چیزی که با عنوان اجمالی به آن اشاره کردید را شامل می شود هم آن چیزی را که با عنوان تفصیلی به او اشاره کردید شامل می شود بنابراین ما هر یک از این دو إناء را که دست می گذاریم با عنوان هذا و ذاک اگر به آن اشاره کنیم این مشکوک الحرمه است. ولی با عنوان إناء زید که یکی از این دو تا هست وقتی به ان اشاره کنیم معلوم الحرمه است. بنابراین تناقض صدر و ذیل پیش می اید بنابراین نمی شود به این روایت تمسک کرد. امّا بحث حتّی تعرف الحرام منه بعینه این جا کلمه حرام اشاره به آن حرام واقعی است. حرام که خب حرام واقعی است دیگر. دو جور ممکن است معرفت به این تعلق گیرد. یکی معرفت به عنوان اجمالی ممکن است تعلق بگیرد به عنوان کلی تعلق بگیرد اینها یک جور تعلّق معرفت به آن حرام است و یک جور نه به عنوان معیّن به آن معرفت تعلّق می گیرد. من می توانم اشاره حسّیه کنم که هذا هو الحرام. شیخ می گوید که این بعینه می خواهد بگوید که معرفت به عنوان اجمالی و به عنوان کلی و این جور عناوین کافی نیست. باید معرفت به عنوان معیّن به عنوان هذا بگوییم الحرام هذا. اگر شما بگویید الحرام إناء زیدٍ إنائ زید که کلی است مجمل است. مصداق خارج یاش مشخص نیست که بعینه باشد. خود إناء زید بعینه نیست. این توجه فرمایید در جایی که می گوییم حرام بعینه شناخته شود محمولی که در جمله معرفت هست می گوییم حرام را باید یک جوری بشناسید که بتوانید به آن اشاره حسّیه کنید. بگویید الحرام هذا. اما اگر بگویید الحرام إناء زیدٍ که إناء زید محمول است این کافی نیست چون إناء زید یک عنوان مجملی است. در آن جا إناء زید در ناحیه موضوع می افتد. شیخ می گوید که این إناء زیدی که این إناء زید می تواند حرام باشد می تواند حلال باشد. این إناء زید را اگر شما تشخیص دادید که حرام است دیگر باید از آن اج تناب کنید. إناء زید ولو خودش مجمل است ولی در عبارت اول فرض این است که کلّ شیء اعم از آن چیزی است که به عنوان اجمالی به آن اشاره می کنیم یا چیزی هست که به عنوان تفصیلی به آن اشاره می کنیم. در واقع به این شیئی که به عنوان اجمالی به آن اشاره کردید باید نسبت به خود همین علم به حرمت پیدا کنید. خب در مورد إناء زید ما علم به حرمتش داریم. این دو تا با هم فرق دارد. یک موقعی إناء زید را داخل در موضوع قرار می دهید یک موقعی داخل در محمول قرار می دهید. حتی تعرف الحرام بعینه یعنی حرام شما باید به گونه ای شناخته شود که بتوانیم بگوییم الحرام هذا. و اگر شما می گویید الحرام إناء زیدٍ این که حرام بعینه نیست. این حرمت حرام به عنوان اجمالی است. این محصّل فرمایش مرحوم شیخ.

سؤال:

پاسخ: اهتماما لاعتبار العلم یعنی این که علم نسبت به خود شیء باید تعلّق گیرد یعنی حرمت خود شیء را من باید بدانم. حرمت

سؤال:

پاسخ: نه نه ببینید گاهی اوقات وقتی شما حرمت مشابه شیئ را علم پیدا می کنید تجوّزا کأنه خیال می کنید حرمت شیء تعلّق گرفته است. بالأخره این انّه حرامٌ مفعول علمَ قرار می گیرد. بنابراین وقتی آن را تأکید کردید آن علمی هم که این مجموعه به او تعلّق می گیرد تأکید می شود. ببینید بحث این است که یک موقعی شما معرفت حرمت مشابه الشیء را به دست می آورید یک موقعی معرفت حرمت نفس الشیء را به دست بیاورید. اعتبار علم یعنی اعتبار علم به نفس الشیء این می خواهد مرحوم شیخ بفرماید. خب عمده بحثی که اینجا هست که در واقع نکته اصلی کلام شیخ خب خیلی کلام دقیقی است. عمده بحث این است که واقعا این کلّ شیء لک حلال نسبت به آن اشیائی که به عنوان های اجمالی به آن اشاره می کنیم نسبت به او اطلاق دارد یعنی اگر کسی ممکن است بگوید که نه کلّ شیءٍ ناظر به آن اشیائی است که با عنوان های تفصیلی به آنها اشاره می کنیم. شیء یعنی این این این این. اما شیء إناء زیدی که کلّی است این اطلاقش مثلا نمی گیرد. بحث عمده اش یک جنبه اثباتی این است و الا اگر از این مرحله ای که شیخ این را مفروغ عنه گرفته است بگذریم خب

یا یک مطلب این که ذاتا آیا کلّ شیءٍ این عناوین اجمالیه را می گیرد یا خیر. یک مرحله و مرحله دوم ممکن است بگوییم به خارط این اجمالی که وجود دارد چون شمولش نسبت به عناوین تفصیلیه مسلم تر است روشن تر است به قرینه این که بخواهیم به هر دو بگیریم تناقض پیش می اید تناقض قرینه می شود که به عنوان اجمالی را نمی گیرد. برای این که تناقض پیش نیاید خود این قرینه می شود که عنوان اجمالی را نمی گیرد.

سؤال:

پاسخ: تأکید ضمیر ـه است آن مهم نیست. تأکید ان است آن مهم نیست. چون اگر بخواهد عناوین اجمالی را بگیرد تناقض پیش می آید

سؤال:

پاسخ: اگر بخواهد عنوان إناء زید هم داخل در شیء باشد تناقض صدر و ذیل پیش می آید.

ذیلش هم اعم است. توجه نکردید. حتی تعرف انّه

إناء زید انّ الشیء. خود آن شیء حرام است. یعنی إناء زید. إناء زید را یک موقعی هست که شما شک دارید که إناء زید را شما یک موقعی است که شک دارید که إناء زید حلال است یا حرام است. إناء زیدی که شک دارید حلال است. ولی همین إناء زید اگر یقین کردید که حرام است از إناء زید باید اجتناب کنید. بحث سر این است که از یک طرف گفته است که از إناء زید باید اجتناب کنید و از یک طرف گفته است که از هذا الإناء و ذاک الإناء نباید اجتناب کنید. لازم نیست اجتناب کنید. این تناقض پیش می اید. بحث این است که خود همین که اگر ما کلّ شیءٍ را شامل معنون به عنوان اجمالی بگیریم ایجاد تناقض می کند خودش قرینه بر این است که عناوین اجمالی را نمی گیرد. چون شمولش نسبت به عناوین اجمالی در حد شمولش نسبت به عناوین تفیصیلی نیست. فرد ظاهرش عناوین تفصیلیه است. معنون به عناوین تفصیلیه است.

سؤال:

پاسخ: ببینید هذا الإناء نه هذا الإناء بعینه است. هذا الإناء مشکوک الحرمه اگر باشد ببینید نه خود إناء زید را دست می گذارید. إناء زید معلوم الحرمه است بعینه. هذا الإناء مشکوک الحرمه است بعینه. ذاک الإناء هم مشکوک الحرمه است بعینه. همه اینها بعینه. بنابراین تناقض پیش می آید. حالا این را باید ببینیم یعنی در واقع دو جور می توانیم ما این روایت را معنا کنیم. یک جور معنا کردن این است که این را تخصیص بزنیم. بگوییم که اصلا مواردی که علم اجمالی دارد این را شامل نمی شود. این یک جور است. یک جور دیگر بگوییم نه موارد علم اجمالی را شامل می شود ولی عنوان اجمالی ای که در موارد علم اجمالی هست را شامل نمی شود. یعنی چون در موارد علم اجمالی مشکل ما در واقع این که هم بخواهد معلوم بالاجمال را شامل شود هم معنون به عنوان اجمالی را شامل شود هم معنون به عنوان تفصیلی را شامل شود این تناقض پیش می آید. پس این کاشف از این است که معنون به عنوان اجمالی را شامل نمی شود این هر دو جورش تصویر دارد. باید دید که ایا می توانیم این عبارت را از موارد علم اجمالی خارج کنیم؟ اگر گفتیم که اصلا این روایت موردش مورد علم اجمالی است. دیگر مورد علم اجمالی را که منی شود تخصیص زد. پس آن وقت باید دید که چه باید کرد. آن وقت اگر موردش مورد علم اجمالی بود قرینه بر این می شد آن تناقض صدر و ذیل بر این می شود که مراد از کلّ شیءٍ معنون به عنوان تفصیلی است. معنون به عنوان اجمالی را شامل نمی شود. بنابراین این مهم است که ببینیم این روایت بر چه تطبیق شده است. این که ما می گوییم باید روایات را بررسی کرد یک جهتش به این خاطر است که باید مورد روایات را ببینیم بر چه موردی تطبیق کرده است. حالا یک نکته ای قبل از این که یک بار دیگر برگردیم به روایات عرض کنم آن این است که من یک بار دیگر روایت هایی که کلمه بعینه در آن به کار رفته بود که قبلا خواندم گفتم چند جور تفسیر دارد را نگاه کردم دیدم که آن مواردی را که ما گفتیم بعینه در واقع برای این است که بگوید که باید معرفت العنوان التفصیلی باشد معرفت بالعنوان الکلی یا معرفت بالعنوان الاجمالی کافی نیست آن مواردی که حالا غیر از ما نحن فیه ها آن موارد همه شان شبیه حتی تعرف الحرام بعینه است. اصلا تعبیرش شبیه ان است. حالا من عبارت هایش را می آورم ما دو تا مثال زدیم ببینید یکی این تعبیر بود قلت لأبی عبد الله علیه السلام الرجل یلقی المرأه فیقول لها زوجینی نفسک شهرا و لا یسمی الشهر بعینه. یسمّی به معنای به اصطلاح تعیین کردن است. معلوم کردن است. می گوید که آن شهر را بعینه اسم نمی برد یعنی مشخصش نمی کند. این یسمّی همان شبیه یعرف الحرام بعینه است. می گوید کاری نمی کند که آن شهر بعینه مشخّص باشد. تسمیه یعنی تعریف. مشخّص کردن شهر بعینه. بنابراین امام می فرماید که له شهرٌ ان کان سمّاه که این لا یسمّی شبیه و لا یعلم الشّهر

شهر را بعینه معلوم نمی دارد معلومش نمی کند. این شبیه همین لا یعرف الحرام از این روشن تر عبارت مقنعه است. ببینید مقنعه می گوید که سئل ابو عبد الله علیه السلام که سئل ای که مرجع ضمیرش ابو عبد الله هست. عن رجلٍ اکتسب مالا من حلال و حرام ثم اراد التوبه من ذلک و لم یتمیّز له الحلال بعینه من الحرام. فعل یتمیّز همان یعلم است دیگر. این مثال ها با مثال های دیگری که می زدیم فرق دارد. مورد دیگری هم که ذکر کرده اند مورد سوم شبیه همین ها است. می گوید فرجع الیه الجواب انّه قد اوصی الی خمسه واحدهم آن جایی که می گوید ان کان اوصی الی رجلٍ واحدٌ بعینه، اوصی یعنی معیّن کرده باشد تعیین کرده باشد. اوصی خودش در واقع در آن تعیین و امثال اینها خوابیده است. اما چیزهای دیگری که اینجا وجود دارد آنها فعلی که بعینه ناظر به آن است فعل هایی که در آن مفهوم علم و تعیین و امثال اینها خوابیده است ندارد. ما لصاحب المرأه الحائض منها فقال کل ما عدی القبل بعینه. این مفعول جمله ما حلّیّت و حرمت است. نه معرفت و چیز. یعنی حلی است یا مثلا انّ افضل الاشیائ ما اذا انت فاتک لم یکن منه دون ان ترجع الیه فتعدّیه بعینه. بعینه وصف عدی است. عدی بعینه یا مثلا لم یحرّم الله شیئا من الحیوان فی القرآن الا الخنزیر بعینه. بعینه وصف آن صفتی که آن نسبتی که بعینه ناظر به آن است نسبت تحریم است. خلاصه آن جاهایی که بعینه ناظر به نسبتی مثل معرفت، تسمیه، وصیت همه اینها چیزهایی هست که یا خودش به معنای معرفت است مثل تمیّز یا متضمّن معنی معرفت است مثل عیسی مثل نمی دانم آن سمّاه آن هم در واقع متضمن معنای معرفت است. این جور جاها مراد از بعینه این است که معرفتش باید معرفت تفصیلیه باشد. و معرفت تفصیلیه به این است که بتوانیم اشاره حسّیّه کنیم. دقیقا مثال هایی که ما زدیم این دو گونه ای که گفتیم این گونه ها قسم اولش شبیه قسم اول مرحوم شیخ است و قسم دومش شبیه قسم دوم مرحوم شیخ است. یعنی آن هایی که از آن نفی احتمال ثبوت حکم در مشابه استفاده می شد حالا مشابه چه بدل باشد چه مجاور باشد چه آن اقسامی که همه اینها به یک جا بر می گشت و اینها. اینها شبیه حتی تعرف انّه حرامٌ بعینه است. آن جایی که در مقام این است که معرفت الکلّی معرفت الاجمالی امثال اینها کفایت نمی کند آنها شبیه الحرام بعینه مرحوم شیخ است. به نظر می رسد که این کلام مرحوم شیخ خیلی دقیق است. ولی عمده قضیه بحث استظهاری قضیه است که آیا واقعا ما این تناقض صدر و ذیلی که مرحوم شیخ قائل هست این تناقض به چه می انجامد نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که بگوییم کل شیء لک حلال اطراف علم اجمالی اصلا شامل نمی شود ناظر به شبهات بدویه است یا این که چون موردش مورد علم اجمالی است حتما باید موارد علم اجمالی را بگیرد ولی موارد علم اجمالی را هم که گرفت به چه نحو می گیرد. حالا این را من می خواهم یک مقداری توضیح بیشتر بدهم با تطبیق مواردش. خب ببینید ما روایت محاسن را که می خواندیم روایت محاسن این بود که کل ما یکون فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه. می گوید که هر کلی ای که مثل اخبرک عن الجبن. هر کلی ای که قسم حلال دارد. قسم حرام دارد. این کلی مجرّد این که بعضی از اقسامش حلال است این اقتضا نمی کند که سایر اقسامی را هم که هست آن هم حرام باشد. نه باید دقیقا آن قسم حرام شناخته شود تا حتی تعرف الحرام بعینه. این بعینه در واقع عرض کنم خدمت شما که هم چنان که مرحوم شیخ بیان می فرمایند ظاهرش این است که در واقع باید حرام به گونه ای شناخته شود که به آن اشاره حسیه ما بتوانیم بکنیم. و الا اگر نشود اشاره حسیه کرد نمی توانیم بگوییم که این شیء حرام است.

سؤال:

پاسخ: معلوم بالاجمال را هم می گیرد و نکته ای که اینجا هست چون بسیاری از موارد ما نسبت به ان شیء ولو شیء موردش الزاما موارد چیز نیست ببینید حتی تعرف الحرام بعینه نمی خواهیم بگوییم که ببینید جبن می گوید این جبن که بعضی اقسامش حرام است بعضی اقسامش حلال است ما علم داریم که

سؤال:

پاسخ: آن مهم نیست حالا به نحو اقسام بفرمایید یا مصادیق

افراد این جبن بعضی افرادش حلال است بعضی افرادش حرام است. این عنوان کلی تا وقتی که علم تفصیلی به حرمت آن نداشته باشید این حلال است. این در واقع می خواهد بگوید که

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن ها یک بحث های دیگر دارد که آیا این شبهه غیر محصوره را می گیرد یا نمی گیرد. حالا این حتی تعرف الحرام بعینه آیا نمی تو اند معنایش این باشد که این کلی مجرد این که می دانیم بعضی افرادش حرام است این مانع استفاده اش نیست. باید آن حرامی که هست ان حرام را بعینه ما بشناسیم. حرام را نه یک موقعی از اول این تأکید می خواهد بکند که حرمت اجمالیه کافی نیست. از اول اصلا یک موقعی ما می گوییم که این ب عینه آمده است برای نفی کفایت حرمت اجمالیه. یعنی حرمت اجمالیه کافی نیست. باید حرمت تفصیلی باشد. یک موقعی می گوییم نه حرمت عنوان کلی کافی نیست. حرمت معرفت خود حرام را من باید حتی تعرف الحرام بعینه. خود آن حرام را من باید بشناسم.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن یک به اصطلاح

یعنی هر شیئی که مثلا جبنی که حلال دارد و حرام دارد این جبن را من تا وقتی که ندانم که آن فرد حرامش بعینه ندانم یعنی اگر من بدانم که فی الجمله بعضی ها حرام است. این کافی نیست برای این که آن اشیائی را که نمی دانم را هم حرامش کنم. مجرد علم به اینکه در این کلی حرامی وجود دارد باعث نمی شود که همه افراد این کلی حرام شوند. باید آن فرد این کلی که حرام است را هم بعینه من تشخیص دهم. این ولو مفادش این است که باید علم تفصیلی داشته باشم دو بحث است یک موقعی می خواهیم بگوییم که این نص است اصلا می خواهد بگوید که این علم اجمالی کافی نیست. باید علم تان تفصیلی باشد. یک موقعی اصلا این جوری می خواهیم بگوییم که اگر جایی علم اجمالی داشتید، این علم اجمالی به درد نمی خورد باید علم تفصیلی داشته باشید. یک موقعی این است یعنی آن چیزی که صراحتا می خواهد نفی کند کفایت علم اجمالی است. من می خواهم بگویم که این صراحتا این را نفی نمی کند که می خواهد بگوید علم اجمالی کفایت نمی کند. بله مفادش همین است که علم اجمالی هم کفاید نمی کند ولی می خواهد بگوید که آن چیزی که شما آن کلی ای که می دانید بعضی افرادش حلال است بعضی افرادش حرام است مجرّد علم به این که بعضی از افراد این کلی حرام است این باعث نمی شود که آن افرادی را که به آنها علم ندارید را هم حرام کنید.

سؤال:

پاسخ: یعنی ناظر به در و اقع شک بدوی است یعنی می خوهد بگوید که اینجا در موارد شک بدوی باید علم تفصیلی حاصل کنید. این را می خواهم بگویم. در موارد ببینید فرض کنید که مثلا شما یک موقعی می گویید که من شک دارم که لباسم پاک است یا نجس است. شارع می گوید که تو در این لباسی که شک داری می توانی نماز بخوانی تا علم تفصیلی برایت حاصل شود. این جا موردی که مورد بحث هست در واقع می گوید من این جوری تعبیر کنم که می گویم که من لباسی هست که شک دارم پاک است یا نجس است. یک لباسی از یک بنده خدایی گرفته ام این بنده خدا لا ابالی است. بعضی لباس هایش نجس است. یک لباس به من می دهد نمی دانم این لباس پاک است یا نجس است. چون لا ابالی است برای من شک حاصل شده است. می گوید که تا وقتی که ندانی این لباس بعینه نجس است این شما می توانید در این لباس نجس یعنی این که مجرّد آن چیزی که منشأ می شود که احتمال نجاست شما یک احتمال معقول باشد. آن کافی نیست باید علم حاصل علم بعینه حاصل کنید. علم به حرام بعینه حاصل کنید. این که این در واقع ناظر به نفی مورد علم اجمالی نیست. یعنی صریحا نمی خواهد بگوید که علم اجمالی این جا کفایت نمی کند ولی می گوید در موردی که شما مشابهات شیء حرام است حرمت مشابهات شیء باعث نمی شود که این شیء را هم حکم به او بدانید. این را تا وقتی که خودش را حرام را تشخیص ندهید این باید چیز کنید می توانید از آن استفاده کنید و اجتناب نکنید. من فکر می کنم که شاید

سؤال:

پاسخ: انقدر قوی نیست که نتوانیم موارد علم اجمالی را از تحت آن خارج کنیم. آن جور نصوصیت خیلی قطعی قاطع امثال اینها ندارد این در واقع می خواهد بگوید که مجرّد احتمال ولو احتمالی که عقلایی است آخه چرا من برایم احتمال حاصل می شود که این لباسی که از آن آقا گرفتم نجس است چون این آقا لا ابالی است ممکن است

سؤال:

پاسخ: بعضی از لباس هایش حتما نجس است. این که بعضی از لباس هایش حتما نجس است نه این که این طرف علم اجمالی است. این که بعضی از لباس هایش حتما نجس است کاشف از لا ابالی گری اش است. آن لا ابالی گری اش منشأ می شود که برای من احتمال حاصل شود.

سؤال:

پاسخ: نه این ممکن است اطراف علم اجمالی نباشد. این لباسی که

نه ببینید من بحث این است منحل می شود. ببینید من آقایی هست ده تا لباس دارد. سه تا قطعا نجس است. سه تا هم قطعا پاک است. این اقا مقیّد نیست آن سه تا پاک و سه تا نجس را کنار هم می گذارد. من احتمال می دهم که نسبت به این چهار تا دیگری که مشکوک است این چهار تا هم مثل همان سه تا باشد. چون این آقا که بند این چیزها نیست. بند این حرف ها نیست که نسبت به این چیزها مقیّد باشد. می گوید که خب بابا تو علم نسبت به نجاست آن سه تا داری. او باعث نمی شود که بگویید که تمام لباس های این اقا نجس است. اگر نسبت به لباس های آن آقا علم پیدا کردید که این لباسش حرام است خب نمی توانید از آن استفاده کنید. این فرق دارد با این که از اول اصلا ناظر به مورد علم اجمالی باشد. نه این خیلی ظهور

سؤال:

پاسخ: یعنی حلال و حرام بودنی که در این شیء هست منشأ شده است که برای ما شک حاصل شود. ببینید واقعی خارجی اش این است دیگر. می گوید که چون بعضی از افراد انفعه حرام می گذارند در پنیرشان و بعضی افراد هم انفعه حرام نمی گذارند پس در این بازار ما عدم لا ابالی گری وجود دارد بازار ما فی نفسه این جور نیست که همه افراد مقیّد باشند. بنابراین من یک پنیری که می گیرم احتمال می دهم که این پنیر از ادم لا ابالی باشد

طرف علم اجمالی من نیست ولی همین که این بازار هر دو جور در آن وجود دارد منشأ شک من می شود.

سؤال:

پاسخ: نه فرض کنید مواردی که قطعا نجس است مجزّا است. ببینید سه تا مغازه اینجا داریم. در یک مغازه حتما جنس نجس وجود دارد در یک مغازه جنس نجس وجود ندارد همه چیزهایش پاک است. مغازه سوم نمی دانم که آیا این آقا چه کاره است. ایا این آقا مثل آن اقایی است که مقیّد نیست یا مثل آن اقایی است که مقیّد است. این مغازه سوم طرف علم اجمالی من نیست که.

علم تفصیلی ما نداریم. بحث این است که حتی این که شبهه اش شبهه بدوی است اینها را شما

سؤال:

پاسخ: یعنی روایت آن چیزی که ناظر هست خصوص موارد علم اجمالی نیست. اعم است. تصریح در این که نشود تخصیص زد بحث من این است اگر یک موقعی می گوییم روایت اصلا در مورد علم اجمالی حاصل شده است بنابر این اصلا نمی شود که مورد علم اجمالی را از تحتش خارج کرد. چون علم اجمالی اصلا موردش است. نه ما می گوییم نه این مورد علم اجمالی را نمی خواهد بگوید.

سؤال:

پاسخ: نه فی حلالٌ و حرام یعنی این که حلال و حارمی که من نمی دانم. کلّ شیءٍ فیه حلال و حرام یعنی کلّ شیئی که حلالش را می دانم و حرامش را هم می دانم.

سؤال:

پاسخ: نه بحث این است که چرا این قید را برای چه آورده است. چرا منشأ احتمال شده است

آهان مجرد این چه ربطی به ان دارد؟ باید این را ضمیمه کنید آن مهم نیست عرض کنم خدمت شما که بحث من این است که این فیه حلالٌ و حرام باید دخالتی در شک من داشته باشد. یک موقعی دخالت در شک من به خاطر این است که شک من مقرون به علم اجمالی است اصلا خودش شک ایجاد کرده است. یک موقعی این است که به دلیل این که حلال و حرام دارد یک عامل مشترکی وجود دارد که آن عامل مشترکی که حرمت را در انجا ایجاد کرده است محتمل است که در سایر موارد باشد. آن عامل مشترک چیست لا ابالی گری. لا ابالی گری آن چرا آن بنده خدا آن حرام را در مغازه اش آورده است چون بی دین است چون اعتقادی به خدا ندارد. اگر اعتقاد به خدا داشت که این کار را نمی کرد. خب اشخاص دیگر هم من احتمال می دهم که لا ابالی گری باشند. اگر کسی آدم بی خدا ندیده باشد می گویند اصلا مگر می شود که

می گویند که مرحوم آقا شیخ عباس قمی گفته بود که من تعجب می کنم کسانی که ریش خود را می تراشند یا من ارجوح را چطوری می گویند؟ ایشان اصلا تصور این که یا من ارجوح نگوید در ذهنش نمی آمده است. اصلا مگر می شود کسی یا من ارجوح را نخواند. اصلا ذهنیتش این است. خب اگر کسی ذهنیتش این است که همه آدم ها را آدم خوب می بیند. معروف است از ایشان.

حالا من مرادم این است که واقعا حالا ببینید بحث من این است که گاهی اوقات بعضی ها چون خودشان آدم های خوبی هستند همه افراد را خوب می بینند. این افراد وقتی می بینند که این جور نیست که جامعه همه خوب باشند آدم خوب دارد آدم بد دارد بعد دیگر نسبت به افراد دیگر هم شک می کند که شاید آن هم آدم بدی باشد. نه اینکه شاید همان بده باشد. همان بده که نیست شاید بد باشد یعنی احتمال بدوی شبهه بدوی برایش ایجاد می شود. بنابراین کلّ شیءٍ فیه حلال و حرام به نظرم مشکل است که ما بگوییم این موردش اصلا

نه حالا آن بحث غنم هم می آییم. آن یک بحث ان غنم و اینها آنها چند تا روایت دیگر داریم ثم استفحل الحمل فیه غنمٍ آن چیزش را

سؤال:

پاسخ: بله با معلوم بالاجمال می سازد ولی ما ممکن است به قرینه چیز بگوییم معلوم بالاجمال نیست.

آخه این مهم است که ما مثلا روایاتی که به قرینه این که اگر بخواهد معلوم بالاجمال را شامل شود تناقض صدر و ذیل پیش می آید.

سؤال:

پاسخ: نه یک موقعی ان حالا این را چیز می کنم

یکی با آن است روایت یکی خود اینها ببینید بحث سر این بود که اگر ما گفتیم که دو جور وجه جمع دارد این روایت برای حل تناقض یک وجه جمع این است که بگوییم اصلا موارد علم اجمالی را شامل نمی شود. چون اگر بخواهد موارد علم اجمالی را شامل شود تناقض پیش می آید. یک جور دیگر این است که بگوییم نه موارد علم اجمالی را شامل می شود. شیءٍ عنوان های اجمالی را نمی گیرد.

سؤال:

پاسخ: حالا فعلا داریم این روایت را می گوییم. همین روایتی که داریم بحث می کنیم را می خواهیم بگوییم چه کارش کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد